

لولیتا* آرزو زاهدی

یکی از نکات قابل توجه در لولیتا، این است که علی‌رغم ۱۷۷ مضمون و موضوع داستان، ناباکوف از هیچ صحنه و یا کلماتی که مستقیماً دال بر وجود روابط جنسی بین هامبرت و لولیتا باشد، استفاده نکرده است. دکتر جان ری که ویراستاری این رمان را برعهده داشت در این باره نوشت: «هنگامی که صفحات رمان عجیب و جنجالی لولیتا یا اعترافات بیوه مرد سفیدپوست، را دریافت کردم، نویسنده این اعترافات - هامبرت هامبرت - در ۱۶ نوامبر ۱۹۵۲ در زندان به سر می‌برد و درست چند روز قبل از محاکمه‌اش در دادگاه، از دنیا رفته بود. وکیل او آقای کلارنس کلارک که یکی از اقوام من است، از من خواست تا ویراستاری این رمان را برعهده بگیرم، زیرا هامبرت هامبرت در وصیت‌نامه‌اش درخواست کرده بود که چاپ هرگونه داستانی بر اساس زندگی‌اش باید با توافق و نظارت وکیل‌اش صورت بگیرد و به همین دلیل هم آقای کلارک از من درخواست کرد تا ویراستاری این اثر را عهده‌دار شوم... اما کار من بسیار ساده‌تر از آن چه می‌پنداشتم بود. به غیر از برخی تغییرات مختصر که عمدتاً براساس وصیت‌نامه‌ی هامبرت

هامبرت صورت گرفت، بقیه اثر بدون تغییر به چاپ رسید. آن دسته از افرادی که روزنامه‌ها و مجلات سپتامبر ۱۹۵۲ را خوانده باشند، مطالب بسیاری را در مورد جنایت هامبرت و هدف و نیت او از این عمل به یاد دارند، ولی اگر رمان لولیتا، نوشته ناباکوف، به دست من نمی‌رسید، هرگز به احساسات و نیت واقعی هامبرت در ارتکاب به این عمل غیرعادی پی نمی‌بردم.»

اعتراف به چنین رابطه‌ی غیرمتعارفی از زبان هامبرت که تقریباً بیان آن به این صراحت و در قالب یک رمان تاکنون اتفاق نیفتاده بود، از یک سو و نبوغ ستودنی ناباکوف در به کارگیری تکنیک‌های مختلف داستان نویسی از سوی دیگر، نه تنها ناشران را دچار تردید و سردرگمی کرد، بلکه خوانندگان نیز از این مسئله در امان نماندند. یک روی سکه، داستان غم‌انگیز و تکان‌دهنده‌ی رابطه‌ای نامشروع و غیرقابل قبول بین مردی میان‌سال و دخترکی ۱۲ ساله، و روی دیگر سکه، بیان همین ماجرای هولناک و تکان‌دهنده به زبان طنزآمیز و نثری سرخوشانه است. شاید بتوان گفت که لولیتا یکی از طنزآمیزترین رمان‌های غم‌انگیز و یایکی از غم‌انگیزترین رمان‌های طنزآمیز است.

جویس کارول اوتس درباره‌ی لولیتا می‌گوید: «لولیتا یکی از بهترین رمان‌های ادبیات امریکاست. این رمان چه از نقطه نظر بینشی و چه از نظر سبک، یک شاهکار است، یک اثر ماندگار، و بهترین اثر ناباکوف (البته نه شاخص‌ترین آنها). این رمان، ترکیبی است از قدرت مثال‌زدنی هزل‌های جان‌اتان سویفت و شکیبایی مردی که شیفته رموز پیدا و ناپیدای دنیای ماست». از طرف دیگر، کینگزلی امیس^۱ معتقد است که در بخش‌هایی از رمان، قصه به جایی می‌رسد که تنزل شدید مسایل اخلاقی و افراط در تشریح روابط بین هامبرت و لولیتا و احساسات هامبرت به او، کسالت بار می‌شود و داستان سیری غیرواقعی و احمقانه پیدا می‌کند. به عقیده امیس، تنها موفقیت این رمان، در شخصیت لولیتا نهفته است.

برای عده‌ای این سؤال پیش می‌آید که لولیتارا چگونه می‌توان تعبیر کرد؟ به راستی، از خواندن این رمان به چه نتیجه‌ای می‌توان رسید؟

ناباکوف همواره از طرح این گونه سؤالات، برداشت‌ها و تفاسیر بجا و نابجای منتقدین و نظریه پردازان گلایه داشت. او معتقد بود که برداشت‌های روان‌شناسانه، اخلاقی، جامعه‌شناسانه، و استعاره‌ی معمولاً کار «معلمین ادبیات» است. از دیدگاه ناباکوف هیچ یک از تفاسیر کهنه و کلیشه‌ای «معلمین ادبیات» در مورد این رمان مصداق ندارد و لولیتا، فقط

یک روی سکه، داستان
غم انگیز رابطه‌ای نامشروع
بین مردی میان سال و
دخترکی ۱۲ ساله، و روی
دیگر سکه، بیان همین
ماجرای هولناک به زبان
طنز آمیز است.

۱۷۹



لولیتا، ترجمه ذبیح الله منصوری

قصه‌ای بود که او می‌بایست آن را از ذهن به روی
کاغذ می‌آورد، به همین سادگی! در واقع عدم
موضوعیت تفاسیری که ناباکوف رامی آزرده، حداقل از
سبک طنز آمیز رمان کاملاً روشن است؛ ترکیب و تقلید^۲
از سبک‌های شناخته شده‌ی ادبی مانند به تمسخر
گرفتن ملانقطی بازی و بافت هجو آمیز (جاناناتان
سویفت)، بازی‌های زبانی (جیمز جویس)، به کارگیری
انواع جناس و بازی با کلمات، توجه به چنین ظرافتی
حداقل می‌تواند توجه مناسبی برای آن دسته از
منتقدین باشد که لولیتا را تعبیر هزل آمیزی از رمان
رمانتیک می‌انگارند؛ تعبیری هزل آمیز از رویارویی
اروپای پیر - هامبرت - با امریکای جوان - لولیتا.

در یکی از مقدمه‌هایی که ناباکوف بر لولیتا نوشت،
مطالبی را عنوان کرد که بعدها بسیاری از منتقدین علیه
او استفاده کردند. او نوشت:

بعضی افراد (که از قضا) روح لطیفی هم دارند لولیتارا
رمانی بی‌محتوا می‌نامند، چرا که چیزی به آنها
نمی‌آموزد. من نه ادبیات تعلیمی می‌نویسم و نه
می‌خوانم، و برخلاف ادعای جان ری، باید بگویم که
لولیتا هیچ گونه تعبیر اخلاقی‌نی ندارد. از نظر من، یک
اثر داستانی تا آنجایی ارزش دارد که بتواند به من
بهره‌ی هنری بدهد، یعنی احساس این که گویی به
نوعی، یک جایی، با عوالم دیگر پیوند می‌خوری،
عوالمی که در آنها، هنر (اشتیاق، لطافت، مهر و وجد)
یگانه معیار سنجش است. چنین کتاب‌هایی نادرند.
بقیه، یا کتاب‌های به درد نخور باب روز هستند، و یا آن
چه معروف است به «ادبیات عقاید»، که این‌ها هم

اغلب یک سری آثار به درد نخور باب روز هستند که طبق طبق راهی بازار شده و با دقت از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شوند، تا یک روز کسی بیاید و پتکی بردارد و درست و حسابی بر سر کسانی مثل بالزاک، گورکی و مان، بگوید.

بدیهی است که چرا منتقدین بر ناباکوف تاختند. اشتباه ناباکوف و بسیاری از نویسندگان این است که همواره تمام تجربه، نبوغ و ذوق هنری خود را به کار می‌گیرند تا تعریف جامع و کاملی از رمان، نویسندگی و یا ادبیات ارائه دهند و یا این که ادله‌ی قانع‌کننده‌ای برای آن چه نوشته‌اند، بیاورند (که البته این مسئله در مورد نویسندگان شرقی بیشتر رخ می‌دهد). شاید این را از منظر کسی می‌گویم که به شرح و تبیین یک اثر برمی‌آید و اگر لحظه‌ای در مقام یک نویسنده قرار می‌گرفتم به او حق می‌دادم تا از خود، در برابر آماج برداشت‌ها و تفسیرهای بیجا و نابجای منتقدین دفاع کند. ولی حداقل امروزه، همگی به این نتیجه رسیده‌ایم که سیاه کردن کاغذ برای توجیه حقانیت یک اثر، تفسیرهای عجیب و غریب و غامض، شرح زندگی نویسنده و انگیزه‌های شخصی و غیرشخصی او در نگاشتن یک داستان، نه تنها کاری عبث و بیهوده است، بلکه ارزش ادبی نداشته و در خور شأن یک خواننده‌ی ادبیات و یک اثر هنری نیست. آن چه بدیهی است، این است که طرح مسائلی همچون هدف از ادبیات، هدف از قصه نویسی، یا وظیفه‌ی نویسنده نتیجه‌ای در بر ندارد و برای شرح یک اثر داستانی، نیازی به نظریات غامض و برداشت‌های دور از ذهن ادبی، فلسفی، روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، اخلاقی نیست. نه این که هیچ یک از این دیدگاه‌ها موضوعیت ندارند، بلکه در مقام یک خواننده، باید آگاه باشیم که خواندن ادبیات، بهره‌مندی از لذت زیباشناسانه‌ی کلمات است.

ریچارد رورتی، از فیلسوفان و نظریه‌پردازان بزرگ قرن حاضر، معتقد است که هدف برخی از نویسندگان از نوشتن، جست و جوی حد اعلای تکامل و تعالی شخصی است، که البته غایتی کاملاً به جا و منطقی است؛ نویسندگانی مثل افلاطون، هایدگر، مارسل پروست و ناباکوف، تمام این نویسندگان، صاحب نبوغی خاص و تفکری مشترک در امر نویسندگی هستند. از سوی دیگر، هدف گروه دیگری از نویسندگان، رهنمون شدن بشریت به سوی آزادی است. پس هدف‌شان جمعی است که این هم، کاملاً به جا و منطقی است و در آثار نویسندگانی همچون دیکنز، دووی، ارول، میل (جان استوارت) و هابرماس جلوه‌گر است. رورتی معتقد است که هیچ دلیلی وجود ندارد تا بکشیم به این

نویسندگان امتیاز بدهیم، به خصوص اینکه دارای گرایشات بسیار متفاوتی هستند به علاوه، دلیلی وجود ندارد تا سعی کنیم به دنبال نقاط مشترک بین محتوای آثار و سبک‌های آنها باشیم. از دیدگاه رورتی، چیزی به نام «هدف از نوشتن» وجود ندارد، درست همان گونه که چیزی به نام «هدف از فلسفه» موجود نیست.

رورتی، ناباکوف را یک لیبرال سیاسی می‌نامد؛ نویسنده‌ای که یکی از دغدغه‌هایش درد و رنج انسان در جامعه است. و یکی از جلوه‌های رنج اجتماعی انسان نیز، مضمون خشونت است. در آثار ناباکوف، خشونت درون، از مضامین کلیدی است. در مورد لولیتا، این خشونت درونی و در واقع زیباشناسانه چنین بروز می‌کند: اشتیاق سیری ناپذیر هامبرت هنرمند به زیبایی و ظرایف زیباشناسانه، باعث بروز خشونت می‌شود؛ خشونتی که تا سرحد معاشقه‌ی مردی میان‌سال با یک دختر بچه ۱۲ ساله پیش می‌رود، خشونتی که سرچشمه‌ی آن عشقی لجام گسیخته و بیمار است و بهای آن تبعید و انزواست، گویی این قصه، نه فقط حکایت عشق راوی هنرمند آن به دخترکان پری روی نوجوان، بلکه حکایت عشق هنرمند به هنرش است. و این - به نقل از ناباکوف - یعنی یک داستان به درد بخور! به هر روی، توانایی ناباکوف در خلق فضایی طنزآمیز از دل یک حقیقت هولناک که امروزه در بسیاری از جوامع شایع است مثال زدن است. شاید بهترین کلماتی که می‌توان لولیتا را با آنها توصیف کرد، بی‌پروایی، طنز، تحویل قوی و خشونت باشند. ♦♦

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

* *Lolita* / Vladimir Nabokov / The Olympia press / 1959

1. Kingsley Amis

2. Pastiche



پژوهش‌های انسانی و مطالعات فرهنگی
مجله علمی-پژوهشی علوم انسانی